جرج بوش «مكرر» و تكرار تهديدات عليه حكومت ملايان

بقيه از صفحه اول

شواهد و قرائن موجود، غالباً، حاكي از تداوم خطوط اصلي سياست خارجي دولت جرج بوش، و به‌ويژه سياست آن در منطقة خاورميانه، در سالهاي آينده است. علاوه بر اينكه خود جرج بوش و دار و دسته‌اش، در جريان مبارزات انتخاباتي چند ماه گذشته، به دفعات، بر «تداوم سياستهاي جاري» و يا «به انجام رساندن كارها» تأكيد كردند، آنان پيروزي در اين انتخابات را هم «تأييديه‌اي» بر عملكرد و اقداماتشان، طي چهارسال گذشته، و «مجوزي» براي استمرار آنها قلمداد مي‌كنند. گذشته از اينها، حفظ و ابقاي عناصر مهمي در نتظيم و اجراي سياستهاي گذشته، مانند «ديك چني» معاون رئيس جمهوري، «دونالد رامسفلد» وزير دفاع و «كندوليزا رايس» به عنوان وزير امور خارجه، نيز نشانة ديگري از تصميم بر تداوم رئوس عمدة همان سياستهاست. پيداست كه تأكيد و تلاش سردمداران آمريكا بر پيشبرد سياستي، چنان كه تجربة عراق به روشني نشان مي‌دهد، لزوماً به معني اجراي كامل و يا «موفقيت» آن نيست و واكنشها و رويدادهاي پيش‌بيني نشده و يا مسائل ديگري نظير رو شدن افتضاح سياسي ديگري چون «واترگيت» و «ايران گيت» در صحنة سياسي آمريكا، مي‌تواند آنها را ناتوان و ناكار نمايد. لكن آنچه از مجموعة نشانه‌هاي موجود برمي‌آيد اينست كه سياست خارجي جرج بوش«مكرر»، در اساس، همان خواهد بود كه جهانيان، طي دو سه سال اخير، شاهد آن بوده‌اند.

اين سياست كه زير عنوان شعارهاي كلي مثل «جنگ عليه تروريسم» و «تأمين امنيت آمريكا»، و بر محور يكجانبه‌گرايي هرچه بيشتر در مناسبات بين‌المللي يعني: حفظ و گسترش سلطة امپرياليستي و سركردگي آن بر جهان، ناديده گرفتن موازين موجود بين‌المللي و تضعيف نقش و كاركرد سازمان ملل، توسل به مداخلات نظامي و جنگهاي «پيشگيرانه»، عدول از ائتلافهاي موجود جهان غرب و تشكيل ائتلافاتي مقطعي و موردي بر مبناي منافع آمريكا و . . . تعريف و اجرا مي‌شود، درمنطقه‌اي نيز كه ايران در مركز آن واقع است، علاوه بر هدف هميشگي تسلط بر منابع نفتي، تحت عناويني مانند، «خاورميانة بزرگ»، «دمكراتيزه كردن خاورميانه» و حذف «محورهاي شر» كه دو تاي آنها عراق و ايران، در اين منطقه قرار گرفته‌اند، مطرح و دنبال مي‌شود.

بايد يادآور شد كه «مهار دوگانه» عراق و ايران، يكي از خطوط اصلي سياست خاورميانه‌اي آمريكا از سالها پيش، از زمان رياست جمهوري جرج بوش (پدر) بوده است. در دورة بيل كلينتون هم اين سياست استمرار داشت، هرچند كه در مورد ايران، به واسطة تحولات دروني آن در آن مقطع، دچار تغييراتي شد. زماني كه جرج بوش (پسر) به رياست جمهوري رسيد، دولت جديد آمريكا اعلام داشت كه از اتخاذ برخي «ژستهاي يک جانبه» دربارة ايران پرهيز، و فشارهاي بيشتري را بر اين كشور اعمال خواهد كرد. اما پس از واقعة تروريستي يازده سپتامبر و چيرگي كامل جريان راست افراطي، يعني نوع ديگري از بنياد گرايي، بر هيأت حاكمه آمريكا بود كه تعريف ديگري از مسئلة «مهار دوگانه»، در چارچوب كلي سياست خارجي جديد آمريكا ارائه شد. با قرار دادن گزينشي اين دو كشور، به همراه كره شمالي، در «محور شر» تعيين شده به وسيلة جرج بوش، اين مسئله به محور عمدة سياست خارجي جاري آمريكا تبديل گرديد. آغاز اجراي اين سياست در منطقه، چنان كه مي‌دانيم، با تهاجم نظامي آمريكا به افغانستان و، يک سال بعد از آن، با لشكركشي گسترده به عراق و اشغال اين كشور همراه بود. پيشبرد اين سياست، تحت لواي هر شعار و يا به هر بهانه و توجيهي كه باشد، آشكارا، هدف «تغيير رژيم» و گماردن دولتهاي دست نشانده در كشورهاي مورد نظر را تعقيب مي‌كند.

اما اشغال عراق، همانطور كه امروز بر همگان آشكار است، با وجود سرنگوني رژيم صدام، مشكلات و معضلات بسياري را براي دولت آمريكا و ديگر دولتهاي متحد آن در اين لشكركشي پديد آورد كه تداوم اجراي سياست مورد بحث را با موانع فراواني روبرو كرد. در همين حال، خود «مسئلة عراق» نيز، بيش از پيش، به يكي از نقاط اصلي تلاقي و يا تصادم سياست خاورميانه‌اي آمريكا با رژيم حاكم بر ايران تبديل شد: از يک طرف، حضور نظامي وسيع آمريكا در عراق- علاوه بر حضور آن در خليج فارس و افغانستان- فشارها و تهديدات آمريكا عليه حكومت ملايان را ابعادي افزونتر و جديت بيشتري بخشيده است و، از طرف ديگر، امكانات مداخلة جمهوري اسلامي در امور داخلي عراق و تأثيرگذاري بر آيندة آن هم، جدا از مقاومت روزافزون مردم اين كشور در برابر اشغالگران، دلمشغوليهاي مضاعفي براي سردمداران آمريكايي فراهم كرده است. در چنين وضعيتي است كه دولت جرج بوش مي‌كوشد ضمن تكرار و تداوم تهديدات خود عليه جمهوري اسلامي، نوعي مساعدت و همكاري اين عضو «محور شر» را در جهت اجراي نقشة موردنظرش براي آيندة عراق به دست آورده و يا، حتي‌الامكان، از «كارشكني»هاي آن در اين زمينه جلوگيري كند. گردانندگان جمهوري اسلامي نيز با علم به اين واقعيت كه، با گيرافتادن آمريكا در باتلاق عراق، در حال حاضر احتمال تهاجم نظامي گستردة آن در جايي ديگر بسيار ضعيف است، و با استفاده از امكان نفوذ و تأثيرگذاري در روند تحولات عراق، تلاش مي‌كنند كه گريبان خود را از اين مخمصه رها كرده و براي بقاي رژيم خود، در صورت امكان، به «مصالحه»اي با «شيطان بزرگ» برسند. پيشنهاد محرمانة «معاملة بزرگ» با آمريكا كه از جانب دار و دستة خامنه‌اي ارائه شده و از جمله شامل همكاري در مورد «مسئلة عراق» هم مي‌شد، نمونه‌اي از اين گونه تلاشها بوده كه اخبار مربوط بدان در اسفند گذشته در مطبوعات خارجي فاش گرديد ولي نهايتاً با ابراز مخالفت گروه «عقابها»ي حاكم بر «كاخ سفيد» به جايي نرسيد.

سرنوشت آتي عراق كه طبعاً به عوامل و متغيرهاي متعدد ديگري گره خورده است، درماههاي آينده، اين بخش از سياست آمريكا در قبال جمهوري اسلامي را نيز صراحت و قطعيت بيشتري خواهد بخشيد.

گذشته از مسائل مربوط به فلسطين و اسرائيل، لبنان، شيخ‌نشينهاي خليج فارس و افغانستان، نقطة اصلي ديگر تلاقي و تصادم سياست خارجي آمريكا با رژيم حاكم ايران، برنامه‌هاي اتمي اين رژيم و يا مقاصد و وسوسه‌هاي سردمداران آن در دستيابي به بمب اتمي است.

سرنگون باد رژيم جمهوري اسلامي ايران

صفحه 2

آشكار ملايان حاكم، امروزه، به عاجل در مجامع بين‌المللي درآمده و نگرانيهاي شديدي را در افكار عمومي جهانيان دامن زده است.

«اتحادية اروپا» و خاصه سه دولت آلمان، فرانسه و بريتانيا، طي دوسال اخير، كوشيده‌اند كه از طريق مذاكره، تهديد توأم با تطميع، و دادن قولهايي دربارة گسترش مناسبات اقتصادي و ارائة كمكهاي فني، مسئولان جمهوري اسلامي را به پذيرش «پروتكل الحاقي» به پيمان منع گسترش وادار كنند و اگر هم نتوانند توقف كامل برنامه‌هاي اتمي را بقبولانند، دستكم، «هوس» دستيابي به بمب اتمي را از سر آنها خارج كنند. دولتهاي اروپايي، در اين زمينه، موفقيتهايي نيز به دست آورده‌اند كه «تفاهم نامة» پاريس و قطعنامة اخير «آژانس بين‌المللي انرژي اتمي» راجع به پروندة ايران، از جمله آنهاست. لكن كشمكشهاي جاري دستجات حكومتي همراه با تداوم رجزخوانيها و ماجراجوييهاي مرسوم، دراين زمينه نيز، فرصت و بهانة مساعدي را در اختيار دولت جرج بوش قرار داده است تا سياست مطلوب خود در خاورميانه را با توجيهات بهتر و بيشتري به پيش ببرد. اين دولت كه خواستار توقف كامل همة برنامه‌ها و فعاليتهاي اتمي جمهوري اسلامي است، ضمن اعلام گاه به گاه همراهي با اقدامات سه دولت اروپايي، تهديدات خود را تكرار و فشارهاي سياسي و اقتصادي را متزايد مي‌كند. كشاندن پروندة اتمي ايران به «شوراي امنيت» و اعمال مجازاتهاي اقتصادي سنگين‌تر عليه آن، همچنان در دستور كار دولت جرج بوش قرار دارد. بمباران مراكز و تأسيسات اتمي ايران و يا ديگر انواع «عمليات ايذايي» نيز از جمله تهديداتي است كه مرتباً از طرف آن دولت و يا، به صورت با واسطه، از جانب رژيم اسرائيل تكرار مي‌شود.

بطور خلاصه، هيأت حاكمة آمريكا كه «تغيير رژيم» در ايران نيز يكي از اهداف سياست خارجي غالب و جاري آن در مقطع كنوني است، براي نيل به اين هدف هرگونه وسيله‌اي را در مد نظر دارد. اگر در شرايط حاضر امكان لشكركشي وسيع و اشغال نظامي عملاً وجود ندارد، تهديدات و فشارهاي نظامي، سياسي و اقتصادي به منظور تضعيف و انزواي بيشتر جمهوري اسلامي در عرصة جهاني و منطقه‌اي دنبال مي‌شود. هرگاه تأمين تمامي خواستهاي مورد نظر آمريكا در اينجا به طور سريع و ضربتي عملي نيست، محدود كردن هرچه بيشتر حيطة مانور جمهوري اسلامي در منطقه و يا كسب امتيازات موردي از آن نيز مي‌تواند در خدمت آن هدف قرار گيرد. سردمداران جمهوري اسلامي كه براي حفظ بساط رژيم خود حاضر به مصالحه‌اند (و اتفاقاً در عمل هم نشان داده‌اند كه با «جمهوريخواهان» آمريكا بهتر مي‌توانند معامله كنند تا با «دمكراتها») اكنون در مخمصه‌اي قرار گرفته‌اند كه مصالحه نيز ممكن است مهلكه‌اي براي رژيم آنان باشد، و از اين رو نيز، دست زدن به ماجراجوييهاي بيشتر از سوي آنها دور از انتظار نيست.

در اين ميان، مردم ايران كه در تقابل ميان دو نوع بنيادگرايي، در بين فشارهاي داخلي از يكسو و فشارهاي خارجي از سوي ديگر گرفتار آمده‌اند، بيشترين صدمات را متحمل مي‌شوند. هرچند كه فشارهاي سياسي و اقتصادي خارجي محدوديتها و دشواريهايي براي رژيم حاكم به وجود مي‌آورد، اما عملاً تبعات و تأثيرات آنها به اكثريت وسيع مردم منتقل مي‌شود، همان طور كه تشديد تهديدات خارجي نيز شديدتر شدن جو خفقان و سركوب در داخل را به همراه مي‌آورد. مداخله قدرتهاي بيگانه براي تعيين رژيم، ضمن نقض آشكار استقلال و حاكميت ملي، نمي‌تواند آزادي و دموكراسي براي جامعه‌اي به ارمغان آورد و اكثريت مردم جامعة ما نيز بر اين حقيقت واقفند. برعكس آنچه كه جريانات وابسته به آمريكا تبليغ مي‌كنند و برخلاف تصور ساده‌انديشاني كه به قرينه‌سازيهاي بي‌پايه با افغانستان و عراق مبادرت مي‌نمايند، دولت آمريكا نه مي‌خواهد و نه مي‌تواند دمكراسي واقعي در خاورميانه، و از جمله ايران، برقرار كند. توده‌هاي مردم ايران كه طي ساليان گذشته نيز، به اشكال گوناگون، عليه رژيم استبداد مذهبي مبارزه كرده‌اند، با دفاع از حق تعيين سرنوشت آزاد خود، مبارزاتشان را براي كسب آزادي، دمكراسي و عدالت گسترش خواهند داد و در اين راه، طبعاً، براي جلب حمايت و همبستگي مردم جوامع ديگر، نهادها و مراجع بين‌المللي و افكار عمومي جهاني نيز تلاش خواهند كرد.

اطلاعيه

درگذشت ياسر عرفات
رهبر جنبش فلسطين

شب گذشته ياسر عرفات (ابو عمار) رهبر جنبش فلسطين و رئيس دولت خود مختار فلسطين، در جدال با مرگ از پاي درآمد و براي هميشه چشم از جهان فروبست.

با مرگ عرفات، جنبش فلسطين بزرگترين و مؤثرترين رهبر و شخصيت تاريخي خود را از دست داده است.

ياسر عرفات شخصيتي پرنفوذ و موثر در جنبش فلسطين بود. او با شهامت و توانائي سياسي بي نظير و با پيگيري خستگي ناپذيرش، مبارزه و تلاش مردم فلسطين براي برخورداري از حق تعيين سرنوشت و براي آزادي را به يك مسئله بين المللي تبديل كرد و حل مساله فلسطين را به يك امر مهم و عاجل در جهان ما ساخت.

عرفات نقش بلامنازعي در اتحاد، تكوين هويت ملي جنبش فلسطين و تبديل سازمان آزاديبخش فلسطين به تنها نماينده و سخنگوي رسمي مردم فلسطين داشت و خود تبلور اين هويت بود.

عرفات به رغم همة نرمش هايي كه در شرائط جزر و مدهاي سياسي، طي اين دوره طولاني از خود نشان داد، با ايستادگي خود بر روي اساسي ترين خواست هاي به حق مردم كشورش، ميراث ارزشمندي از پايداري براي تحقق آرمان مردم فلسطين بر جاي گذاشت كه محوري ترين آن ها تأكيد بر حق بازگشت آوارگان فلسطيني و حق برقراري دولت مستقل فلسطين است.

عرفات خاموش شد اما نام او در تداوم مبارزه حق طلبانة مردم فلسطين جاودانه خواهد گشت.

با مرگ عرفات كه شخصيت بي نظيري در رهبري جنبش فلسطين بود، اينك خلا بزرگي در رهبري آن ايجاد شده است كه تنها از طريق حركت در جهت ايجاد يك رهبري جمعي بر پاية مشاركت دموكراتيك در تعيين سرنوشت اين جنبش، مي تواند جبران شود.

سازمان اتحاد فدائيان خلق ايران همراه با آزاديخواهان ايران و همة نيروهاي ترقيخواه، حق طلب و صلحدوست جهان، خود را در سوگ بزرگ مردم فلسطين سهيم مي‌داند..

كميتة مركزي سازمان اتحاد فدائيان خلق ايران

21 آبان 1363 - 11نوامبر ۲۰۰